

عکس‌های تاریخی: شعبان بی مخ (مرشد لباس شخصی ها) در محضر آیت الله کاشانی

نوشته شده در آگوست ۴، ۲۰۰۹ به وسیله‌ی farhangvakhorafeh



پیام تبریک کاشانی به ارتشبد زاهدی:

«جای مسرت است که دولت جناب آقای زاهدی که خود یکی از طرفداران جبهه ملی بوده ، تصمیم دارند که شرافتمندانه از حیثیت و آبروی ایران دفاع نموده و در راه صلاح و افق ملت حداکثر فداکاری را بنمایند.»

شعبان بی مخ (فرد نشسته ریشو با لباس مشگي) در محضر آیت الله کاشانی (با عمامه سیاه) و آخوند فلسفي. این عکس با همان شرحی که در زیر آن می خوانید در شماره ۱۹ مجله ترقی به تاریخ مهرماه ۱۳۳۲ و در صفحه ۲۱ این مجله منتشر شده است. یعنی حدود دوماه بعد از کودتا.

گاهی يك عکس بیش از هزار واژه، روشننگر است. این عکس نشان میدهد که پایگاه طبقاتی و گردان ضربت روحانیت به اصطلاح مبارز!! از چه نیروهایی تشکیل شده و میشود.

آقای محمد امینی در مقاله "فدائیان اسلام و سودای حکومت اسلامی" درباره

ماهیت وابستگیان به فدائیان اسلام و روابط کاشانی با این جماعت چنین مینویسد:
".....به هر روی، به گفته حاج مهدی عراقی، «سید مجتبی میرلوحی وقتی از زندان بیرون می آید به فکر این می افتد که یک محفلی، یک سازمانی، یک گروهی، یک جمعیتی را به وجود بیاورد برای مبارزه، این فکر به نظرش می آید که از وجود افرادی باید استفاده بکنم که تا الان این افراد محل آسایش محلات بوده اند، مثل اوباش ها که توی محلات هستند، گردن کلفت ها، لات ها، به حساب آن ها که عربده کش های محلات بوده اند... این ها بودند دوستانی که به دور مرحوم نواب جمع شده بودند، اکثر آن ها مرحله اول [تا آخر!] از اینجور افراد بودند...»
عراقی انگیزه گزینش اوباش محلات را در این می بیند که آن ها «متدین بودند.»^۴ خود عراقی هم یکی از این گونه آدم های لات متدین بود که خواندن خاطراتش، سیمایی از سازماندهی و رفتار این گروه ترسیم می کند، که ترسناک است. نه درسی خوانده بود و نه با آموزش های دینی آشنایی داشت. در شانزده سالگی به عضویت شورای مرکزی فدائیان اسلام درآمد و باور داشت که «چاقوکشی دیگر دوره اش تمام شده، حالا دیگر دوره هفت تیر کشی است!»

یکی دیگر از این گونه اوباش و بزن بهادرهای «متدین»، شعبان جعفری بود که با شمس قنات آبادی و کاشانی مناسباتی نزدیک داشت. خود او در خاطراتش در اشاره به ترور نافرجام فاطمی و حمله او به فاطمی پس از بیست و هشت مرداد می گوید که: «اونوقت که عبد خدایی [ضارب فاطمی] جزو فدائیان اسلام بود، منم جزو فدائیان اسلام بودم.»^۵ البته شعبان جعفری، خیلی پیشتر از آن، از میانه سال ۱۳۲۸ که پس از دو سال بزن بهادری در لاهیجان به تهران آمد و به چاقوکشی و اخاذی در سه راه بوذرجمهری پرداخت،^۶ به پیرامون کاشانی و فدائیان اسلام پیوست و «با حسین مکی، عصرها می رفتیم خونه کاشانی که بعد ما یواش یواش دیگه مرید و طرفدار سفت و سخت کاشانی شدیم.»^۷ سید مرتضی برقعی، که با بروجردی نزدیک بوده است، در گبرودار نخست وزیری رزم آرا به خانه کاشانی در تهران رفته و با مشاهده پیرامونیان او، از جمله شعبان جعفری و چند تن از چاقوکشان و لات های معروف تهران و گروهی از فدائیان اسلام، با شگفتی از او پرسیده که «حضرت آیت الله شما مرجع روحانی هستید یا رئیس چاقوکش ها؟ از شما بعید است که چنین تیپی داشته باشید!»^۸

رابطه تنگاتنگ روحانیت مبارز با اراذل و اوباش متدین (لباس شخصی ها) از پراه انداختن دسته های چماقدار بر علیه مشروطه خواهان توسط شیخ فضل الله آغاز شد. در اتحاد کاشانی-خمینی و فدائیان اسلام با قتل و ترور روشنفکران و ملیون ادامه یافت. پس از مرگ کاشانی جبهه متحد خمینی و کانون اوباش مذهبی یعنی موتلفه، با اعلان جنگ بر علیه اصلاحات ارضی و دادن حق رای به زنان، در خرداد ۴۲، شورش ارتجاعی ۱۵ خرداد را براه انداختند. قابل توجه آنکه طیب حاج رضایی از اوباش معروف تهران و از همدستان شعبان بی مخ در کودتای ۲۸ مرداد، به جرم سردمداری این شورش اعدام شد. خمینی و موتلفه پس از سرکوب ۱۵ خرداد به محاق رفتند. اما به یمن مجاهدتهای گروهی از روشنفکران شیعه برای آفرینش

تئوریهای سیاسی و اجتماعی از راه به کمک گرفتن اساطیر مذهبی شیعی، در سال ۵۷ دوباره به صحنه بازگشتند و البته این بار خمینی علاوه بر حمایت اوباش مذهبی، از حمایت دهها هزار دانشجو و روشنفکر مذهبی و حتی غیر مذهبی برخوردار شد. امری که فقط در سایه کار گسترده تئوریک و سیاسی جمع انگشت شماری از روشنفکران مبارز مذهبی، برای بزرگ کردن باورهای مقدس شیعی از قبیل غیبت، وصایت، امامت قدسی و معصومیت به صورت فلسفه انقلاب و آزادی، امکان پذیر شد. (۱) البته این خیل عظیم روشنفکران و دانشجویان علیرغم توهمات تئوریک خود خواهان آزادی و عدالت اجتماعی بودند. خمینی با درک این فضا با زرنگی اهداف واقعی خود را پنهان کرد (تقیه) و خود را حامی اهداف دمکراتیک انقلاب نشان داد. او بخوبی میدانست که بدون شرکت فعال و حمایت هزاران دانشجو و روشنفکر انقلابی، از مشتی طلبه و آخوند عافیت طلب هیچ کاری ساخته نیست.

اما پس از پیروزی، خمینی نقاب از چهره برداشت و با گماشتن همان اوباش مذهبی بر راس ارگانهای امنیتی و اطلاعاتی و زندانها، کار تصفیه خونین روشنفکران و دانشجویان را آغاز کرد. برخی از این روشنفکران و دانشجویان پس از مدت کوتاهی به کلاه گشادی که بر سرشان رفته بود آگاه شدند و به مقاومت برخاستند و برخی دیگر که جذب دستگاه دولتی شده بودند بتدریج شروع به ریزش کردند.

آنچه در کودتای ۲۲ خرداد روی داد را باید گام نهایی باند های سیاه ولایتمدار برای تصفیه خونین آخرین بازماندگان نسل ترفیخواه - اما توهم زده نسبت به امکان رسیدن به عدالت و آزادی از طریق برپایی نظامی بنا شده بر اساطیر مقدس شیعی-، از درون سیستم ارتجاعی ولایت فقیه دانست. در این کودتا جبهه خمینی-موتلفه برای ازمیان برداشتن آخرین آثار ترقی خواهی و تمدن از درون سیستم، و چرخش تاریخ ایران به سمت دوران توحش و تفتیش عقاید در قرون وسطا خیز برداشته است.

چه بسا در مقطع سال ۵۷ انتشار مدارکی از این قبیل میتوانست بسیاری را هوشیار سازد. حال به هوش باشیم تا در این لحظات تاریخی امام قلابی دیگری دستاوردهای قیام را به تاراج نبرد.

یادآوری: در صورتیکه شما از هویت سایر حاضرین در این محفل گرم دوستانه آگاهی دارید، اطلاعات خود را برای تکمیل این سند بینظیر تاریخی ارسال کنید. (۱) - در ارتباط با اعتقادات خرافی شیعی به مقالات روشنگرانه "نئوبایسم احمدی نژاد" و "ایرانیان در اطراف امام زمان" مراجعه کنید.

منصور راوندی

۱۲ مرداد ۱۳۸۸